

خیزش و خشم نفرین شدگان

خرد با بانگ رعد آسا از دهانه آتش فشانش

آغاز ناگهانی پایان را اعلام می کند!

(اوژن پوتیه، سرود انترناسیونال)

در تاریخ طولانی، پر پیچ و خم، پر فراز و نشیب، پر خطر و پر امید مبارزه ستمدیدگان و استعمار شدگان با ستمگران و استثمارگران، لحظاتی وجود دارند که طبقات رنجبر در آن لحظات نه تنها از وضعیت تحمل ناپذیر خود، بلکه همچنین از قدرت خویش، نه تنها از ریشه های ستم و استثماری که بر آنان وارد می شود، بلکه همچنین از ضعف ذاتی دشمنان طبقاتی، از زوال و سقوط حتمی آنان و از ناگزیر بودن فروپاشی نظام هائی که تکیه گاه ستمکاران و انگل های جامعه است، آگاه می شوند! این آگاهی، گاه همچون برقی سریع و خیره کننده شکافی در سیاهی ها پدید می آورد و چشم اندازی روشن ولی زودگذر از آینده نشان می دهد. اما تاریکی ستبر اختناق، جهل و فریبکاری طبقات حاکم و یا تسلیم و نومیدی موقت ستمدیدگان پس از شکست در این یا آن نبرد، به تدریج آن برق را از انظار دور می کند چنانکه گوئی در اعماق ظلمت زندانی شده است. اما جلوه هائی از آگاهی و عمل تاریخی، به ویژه آگاهی و عمل تاریخی طبقه کارگر وجود دارند که به رغم گذشت سالیان دراز همچنان از کانون زاینده و پر انرژی خود پرتو می افشانند و راه مبارزه بی امان نفرین شدگان زمین با استثمارگران خونخوار را نشان می دهند و

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران



شماره ۳۲ - فروردین ۱۳۹۳

نوشته های این شماره:

- خیزش و خشم نفرین شدگان ص ۱
- دیدگاه ارتجاعی خامنه ای درباره مسأله زن و خانواده ص ۵
- تبهکاری جدید رژیم اسلامی ص ۸
- مشکلات معیشتی و ثابت ماندن چند ساله مزد کارگران نانو ص ۱۰
- چند شعر از والت ویتمن و کارل سندبرگ ص ۱۲

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه جانبه

انقلابیان پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

خیزش و خشم استثمار شدگان و ستمدیدگان را با ارائه آگاهی و تجربه، گسترده تر، محکم تر، کوبنده تر و سازنده تر می سازند.

تلاش های مرتجعان در سراسر گیتی برای پوشاندن، تحریف، بدنام کردن و بی اهمیت جلوه دادن برآمد های بزرگ آگاهی و عمل پرولتاریا، نتوانسته است و نخواهد توانست این جلوه های آگاهی و خود آزادی را از خاطر طبقه کارگر بزدايد. کارگران و زحمتکشان و همه کسانی که بهره کشی ها، ستمگری ها، بحران های مرگبار، تجاوزات و جنگ های غیر عادلانه، ارتجاع و ابتذال حاکم، انهدام نیروهای مولد و تخریب محیط زندگی طبیعی و اجتماعی انسان به ستوه شان آورده، در یک کلام، همه بردگانی که دیگر نمی خواهند برده باشند، قربانیانی که دیگر نمی خواهند به کشتارگاه کشانده شوند، این برآمدهای بزرگ آگاهی و عمل انقلابی طبقه کارگر را همچون مردمک چشم خود گرامی می دارند و از آنها برای مقاومت و مبارزه درس می گیرند.

یکی از این برآمدهای بزرگ، اول ماه مه 1886 است که خود به لحاظ تاریخی از انقلاب های اروپا در 1850-1848، از مبارزات ضد برده داری در آمریکا، از انترناسیونال اول 1864 و از کمون پاریس 1871 الهام گرفت. اول ماه مه، همچون کمون پاریس، همچون 8 مارس، همچون انقلاب اکتبر 1917، همچون انقلاب چین 1949-1927، همچون جنگ های آزادی بخش ویتنام و

بسیاری جنبش های انقلابی دیگر، به زرادخانه پرولتاریا تعلق دارد و سلاحي معنوی و تجربه ای آموزنده در پیکار مرگ و زندگی با نظام سرمایه داری است. بیهوده نیست که رژیم های ارتجاعی، هر جا که بتوانند، مانع تظاهرات بزرگ کارگران در این روز جهانی طبقه کارگر می شوند و در جاهائی که نتوانند مستقیماً جلو برگزاری مراسم و تظاهرات را بگیرند، می کوشند منحرفش کنند، آن را در بهترین حالت جشنی عادی در یک روز تعطیلی جلوه دهند و این روز را از محتوای انقلابی و از پیام آزادی بخش اش تهی سازند. کارگران انقلابی باید، به عکس، بر درون مایه انقلابی و بر پیام ضد سرمایه داری این روز بزرگ اصرار ورزند: روزی برای افشای همه جانبه نظام پلید و استثمارگر سرمایه داری و تجاوزگری امپریالیستی، برای پخش هرچه وسیع تر و نیرومندتر ایده های سوسیالیسم، و در همان حال برای اعلام هرچه رساتر خواست های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی فوری طبقه کارگر و برای تجدید پیمان با یکدیگر در پیکار بین المللی پرولتاریا برای برافکندن و به خاک سپردن سرمایه داری و نظام طبقاتی!

بحران بزرگ جهانگیر و ویرانگر اخیر سرمایه داری که از چند سال پیش آغاز شده و بنا بر اعتراف خود نهادهای جهانی سرمایه، مانند صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان ملل، چشم انداز بیرون آمدن از آن دور و دورتر

کردن مبارزات کارگران و زحمتکشان برای آزادی و نان و یا مصادره این مبارزات به نفع بورژوازی ادامه می دهند. سیاست سرکوب و تجاوزهای امپریالیست ها و متحدان و کارگزاران شان به ویژه در شرایط بحران تشدید می شود. ما همچنین شاهد تلاش های بورژوازی و امپریالیسم جهانی برای منحرف کردن و مصادره جنبش ها و انقلابات توده مردم به نفع بورژوازی و امپریالیسم در شمال آفریقا و خاورمیانه هستیم. امپریالیست ها، به ویژه امپریالیسم آمریکا و اروپای غربی، و بورژوازی محلی متحد یا کارگزار آنها در این کشورها می کوشند جنبش های وسیع کارگران و توده های تهی دست شهر و روستا را در مرحله نخست سرکوب کنند و اگر این کار ممکن نباشد، منحرف نمایند و بر طبق منافع و اهداف طبقاتی خود شکل دهند.....

آری بحران جهانگیر کنونی سرمایه داری، هم سیاست سخت و ضد کارگری در داخل کشورهای سرمایه داری پیشرفته و هم سیاست تجاوز و جنگ دولت های آنان را در عرصه بین المللی تشدید کرده است. اما این تنها یک روی سکه است. روی دیگر سکه حاد شدن مبارزه طبقاتی در سراسر جهان است. اوج گیری مبارزات کارگران و توده های وسیع مردم، به ویژه تهی دستان شهر و روستا، در تونس، مصر، الجزایر، لیبی، سوریه و غیره تا حدود زیادی متأثر از بحران سرمایه داری اخیر بوده است. کاهش شدید قدرت خرید و

می شود، تنها یکی از عوارض وخیم و خاتمان برانداز نظام سرمایه داری است. حتی اگر این بحران تا چند سال دیگر فروکش کند، بیکاری، گرسنگی، نا امنی اقتصادی و اجتماعی و عدم اطمینان به آینده، گریبان کارگران و زحمتکشان را رها نخواهد کرد (کارشناسان نهادهای بین المللی سرمایه از بازسازی اقتصادی بدون ایجاد اشتغال خبر می دهند، اگر نگوئیم آن را توصیه می کنند). سرمایه داران در سراسر گیتی، به بهانه تلاش برای بیرون آمدن از بحران، یعنی بیرون آمدن از چاهی که خود نظام سرمایه داری کنده است و همواره می کند، حتی قدرت خرید ناچیز طبقه کارگر را به طور مطلق کاهش می دهند، دستاوردهای کارگران را که محصول سال ها و نسل ها مبارزه است از کف آنان می ربایند تا چرخ به گیل فرورفته سرمایه داری دوباره به راه افتد، استثمار کارگران با شدت و وسعت بیشتر ادامه یابد تا بحرانی دیگر و چاهی دیگر!

اما سرمایه داران، دولت هایشان و نهادهای جهانی سرمایه، تنها به تحمیل و تشدید استثمار کارگران و زحمتکشان و دیکته کردن سیاست های ریاضت کشانه بر آنان بسنده نمی کنند. آنان اقدامات ضد اتحادیه ای، ضد مذاکرات جمعی، محدود کردن حق اعتصاب و غیره در کشورهای متروپل (مثلا در آمریکا) را کافی نمی دانند و شدیدتر از گذشته به تلاش های ارتجاعی خود برای حفظ و گسترش سلطه خود بر جهان و برای سرکوب و یا منحرف

بیکاری وسیع، به ویژه در میان جوانان در همه کشورهای، به خصوص در کشورهای عقب مانده که نرخ بیکاری جوانان به 30، 40 و گاه 50 درصد می رسد یکی از عوارض سرمایه داری جهانی و نسخه های ریاضت کشانه نهادهای جهانی سرمایه داری است. این عوارض، علاوه بر کشورهای آفریقا، و بخش وسیعی از آسیا و آمریکای لاتین، دامنگیر یونان، ایرلند، پرتغال، اسپانیا، ایتالیا، انگلستان، فرانسه و تا حدی آلمان هم شده است. سال ها است که در آمریکا نرخ بیکاری رو به بالا و قدرت خرید کارگران رو به پائین حرکت می کند. وضعیت زنان کارگر همراه با استثمار مطلق کارگران وخیم تر می شود. طبیعی است که این وضعیت در همه این مناطق به اعتراضات اقتصادی و سیاسی کارگری منجر شود و شده است. پس روشن است که کارگران باید به دنبال شیوه های نوین و مؤثر مبارزه با سرمایه داران، دولت های سرمایه داری و نهادهای جهانی سرمایه باشند.

بورژوازی ایران و رژیم جمهوری اسلامی از جنبش کارگری و از اول ماه مه ترس و نفرت دارند و هر سال با بسیج مزدوران خود از برگزاری آن جلوگیری می کنند و شمار زیادی از فعالان کارگری را که خواهان برگزاری مستقل روز کارگرند، مورد ضرب و شتم قرار می دهند و تعقیب و زندانی می کنند.

در شرایط کنونی ایران طبقه کارگر و وسیع ترین توده های مردم خواست های سیاسی مبرمی مانند آزادی زندانیان سیاسی، آزادی اندیشه و بیان، آزادی راه پیمائی و اعتراض، برابری کامل زن و مرد در همه زمینه های حقوقی، سیاسی و اقتصادی - اجتماعی، حق اعتصاب، حق تشکل و حزب، جدائی دین از دولت و آموزش، لغو امتیازات روحانیت و قطع کمک های دولت به نهادهای دینی، استقلال قوه قضائی، لغو همه قوانین ارتجاعی و قرون وسطائی مانند سنگسار، قطع اعضای بدن، شلاق زدن و غیره، منع هرگونه شکنجه جسمی و روحی، برابری حقوق همه ملت های ساکن ایران و حق ملل در تعیین سرنوشت خود، اخراج نیروهای انتظامی و امنیتی از کارخانه ها، ادارات، دانشگاه ها و مدارس و غیره دارند و طرح و تبلیغ و ترویج این خواست ها در روز اول ماه مه می تواند برد ویژه ای داشته باشد.

در همان حال طبقه کارگر نمی تواند خواست های مبرم اقتصادی و اجتماعی خود را به تعویق اندازد و روز اول ماه مه عرصه مهمی برای اعلام این خواست ها و مبارزه برای دستیابی به آنها است. خواستهائی مانند: حداکثر 8 ساعت کار روزانه و حداقل یک ماه مرخصی با حقوق در سال، تعطیل رسمی و با حقوق روز اول ماه مه برای همه کارگران مزدی، تعیین حداقل مزد براساس هزینه متوسط خانوار شهری چهار نفره (بودجه خانوار)

های فوری اقتصادی و سیاسی باید با مبارزه برای اهداف انقلابی و رهائی بخش این طبقه یعنی برانداختن سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم همراه باشند و این اهداف دراز مدت چراغ راهنمای طبقه کارگر در همه عرصه های مبارزه طبقاتی گردند.

زنده باد اول ماه مه روز جهانی طبقه کارگر!

مستحکم باد همبستگی و اتحاد کارگران

همه کشورها!

سرنگون باد رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

دیدگاه ارتجاعی خامنه ای درباره

مسئله زن و خانواده

بهر روز فرهیخته

یکی از مسایل پایه ایی که سوسیالیسم به توده های مردم یعنی کارگران و زحمتکشان می آموزد این است که آزادی زن معیار آزادی جامعه است و این آزادی ها به دست نخواهد آمد مگر آنکه برابری زن و مرد در همه شئون زندگی فردی و اجتماعی عملی شود. بی شک این ایده ای غربی است، زیرا زادگاه و پرورشگاه سوسیالیسم نه شرق، بلکه غرب صنعتی یا جامعه مدرن است که طبقات اصلی اش سرمایه داران و کارگران اند؛ طبقاتی

و افزایش آن به تناسب تورم و بارآوری متوسط کار با شرکت نمایندگان منتخب کارگران، پرداخت مستمری بیکاری به همه بیکاران جویای کار تا زمان اشتغال، بیمه بیماری، حوادث کار، سالخوردگی و عمر برای همه کارگران مزدی، حق بازنشستگی همه کارگران مزدی پس از حداکثر 30 سال کار مداوم یا منقطع، لغو معافیت همه کارگاه ها و کارخانه هائی که از شمول قانون کار معاف شده اند، مزد برابر زنان و مردان در برابر کار یکسان، لغو همه امتیازات و تبعیضات جنسی، دینی، ملی و نژادی در زمینه اشتغال و تصدی مسئولیت های شغلی، آزادی تشکل های کارگری و حق آنها در بازرسی محیط های کار و شرایط کار و بهداشت کارگران، منع کار کودکان زیر 16 سال، حداکثر 4 ساعت کار روزانه برای نوجوانان بین 16 تا 18 سال، مرخصی با حقوق برای دوران بارداری و زایمان زنان کارگر به مدت حداقل 4 ماه و پوشش همه هزینه های بارداری و زایمان توسط بیمه های اجتماعی، ایجاد شیر خوارگاه و مهد کودک ...

خواست های اقتصادی- اجتماعی و سیاسی میرم کارگران نه تنها برای بهبود زندگی مادی و معنوی آنان در شرایط کنونی اهمیت دارند، بلکه در همان حال شرایط گسترش و تکامل مبارزه طبقاتی کارگران را برای اهداف نهائی این طبقه، محور استثمار و کار مزدی و محور طبقات فراهم می کنند. از این رو مبارزه کارگران برای خواست

این مرتجع اعظم در این سخنان نشان می دهد که از موضع ارتجاعی کاملاً بر آنچه در مورد مسئله زن و خانواده می گوید واقف است و هیچ ناآگاهی ای در کار او راه ندارد. او در تفکر غربی نه به جنبه های خرافی، کهنه و حاصل نقش طبقات ارتجاعی استثمارگر، بلکه به تفکرهای مادی و انقلابی حمله ور شده است. او به برابری زن و مرد و به ضرورت اشتغال زن برای رهایی اش از قیود اجتماعی و عقب ماندگی فرهنگی حمله ور شده است. اگر صدها زن به اصطلاح «فرهیخته و نخبه» به خاطر منافع و مداخل شان در سخنرانی خامنه ای گردهم می آیند تا بر نابرابری زن و مرد در نظر رهبر مرتجع خود، که حتی تحمل «پیشنهادهای اجتهادی» فمینیست های اسلامی را ندارد، صحنه بگذارند، خود او این سخنان را نه تنها در مخالفت با فمینیست های اسلامی، بلکه علاوه بر آن تحکیم سلطه مردسالارانه رژیم اسلامی، برای ارضای به اصطلاح «معارف ناب اسلامی» انبوه روحانیان مفتخور، برای ارزان نگاه داشتن نیروی کار زنان، برای ارزان نگاه داشتن کار به طور کلی با حمایت از خانواده سنتی به نفع سرمایه، می گوید.

خامنه ای می گوید: «اگر می خواهیم نگاه ما به مسئله زن، "سالم، منطقی، دقیق و راهگشا" باشد باید از افکار غربی در مسائلی نظیر اشتغال و برابری جنسی کاملاً فاصله بگیریم.» او می افزاید: «با کدام منطق باید زنان، که خداوند آنان

که از دل دگرگونی انقلابی جامعه کهن فئودالی که کلیسا یکی از ارکان اصلی قدرت و دیکته کردن ایده های ارتجاعی بین مردم بود سربرآوردند. اکنون سرمایه داری و سرمایه داران ارتجاعی شده اند، بنابراین وظیفه دگرگونی انقلابی جامعه، که آبشخور سوسیالیسم از حرکت و جنبش طبقاتی کارگران سرچشمه می گیرد، بر عهده مبارزه سیاسی طبقه کارگر است. آری یکی از آموزه های بزرگ سوسیالیسم این است که آزادی زن معیار آزادی جامعه است و این بدون برابری زن و مرد حاصل نخواهد شد!

اما در مقابل ببینیم که خامنه ای در سخنرانی خود برای صدها نفر از زنان به اصطلاح «فرهیخته و نخبه» چه می گوید. او «تشکیل یک مرکز عالی فرا قوه ای» «برای تدوین راهبردی صحیح در قبال مسئله "مهم زن و خانواده"» را ضروری می داند و می افزاید: «دستیابی به این راهبرد همه جانبه و قابل اجرا، نیازمند سه مسئله است: پرهیز کامل از مرجعیت دادن به تفکرات "غلط، کلیشه ای و متحجر غربی" در امور زنان، تکیه بر متون و معارف ناب اسلامی و پرداختن به مسائلی که حقیقتاً مسائل اصلی زنان محسوب می شوند.» خامنه ای می گوید: «البته باید از دیدگاه غربی ها درباره ابعاد مختلف مسئله زن آگاه بود اما باید با ایستادگی در مقابل مرجعیت این افکار، ذهن را از این تفکرات "کهنه اما نو نما" و "خائنانه اما ظاهراً دلسوزانه"، تخلیه کرد»

در رابطه جنسی بر طبق مجوز دینی باشد کاری جز انجام وظیفه شهوت پرستی الهی نمی کند! خامنه ای «طبیعت الهی زن» را که معلوم نیست چیست و چه تفاوتی با طبیعت الهی یا غیر الهی مرد دارد همچون هندوانه ای زیر بغل زنان می گذارد تا بردگی خانگی، بی حقوقی اجتماعی، بیکاری بالای پنجاه درصدی زنان و تبعیض در تحصیل و شغل یابی برای آنان را ماستمالی کند.

رهبر مرتجع جمهوری اسلامی روز تولد فاطمه دختر محمد پیامبر اسلام را، که در رژیم اسلامی به عنوان روز زن اعلام شده است، به خاطر صفاتی می داند که این زن داشت. حتی با فرض اینکه به راستی این زن چنین صفاتی داشت و از جمله به خاطر «سیاست فهمی» او - که اگر راست باشد به خاطر جایگاه خانواده او در بالاترین مدارج قدرت سیاسی در آن روزگار عربستان بود و این نوع و این حد از سیاست فهمی در میان دختران عادی طبقات بالای جامعه به ویژه خانواده هایی که در قدرت سیاسی اند چیزی عادی و غیر عجیب است - انتخاب روز تولدش به عنوان روز زن در جامعه معاصر برخلاف نظر خامنه ای نشان از تحجر خود رژیم جمهوری اسلامی و رهبر آن دارد، زیرا روز واقعی زن، هشت مارس، به عنوان نماد مبارزه زنان به ویژه نماد مبارزه زنان کارگر نتیجه جنبش اجتماعی زنان در جامعه مدرن و محصول مبارزه طبقاتی است. وانگهی دستاورد فاطمه برای بشریت چه بوده

را از لحاظ جسمی و عاطفی برای منطقه ویژه ای از زندگی آفریده است در عرصه هایی وارد کنیم که آنها را دچار رنج و سختی می کند؟» خامنه ای نگاه «سالم، منطقی، دقیق و راهگشا» به مسأله زن را فاصله گرفتن از افکار غربی نظیر اشتغال و برابری جنسی زن و مرد می داند و می گوید خدا زنان را «برای منطقه ویژه ای از زندگی آفریده است». بر طبق دید مادی، که خامنه ای دشمن آن است، نوع انسان، هم جنس زن و هم جنس مرد، محصول تکامل میمون به انسان است که از طریق کار و ابزارسازی صورت گرفته و امتداد آن به انسان اجتماعی شده محصول مبارزه طبقاتی برای رفع ستم طبقاتی و خود طبقات است و در این رابطه اشتغال هر دو جنس انسان اهمیت اساسی دارد. ولی از دید این مرتجع اعظم خدا زنان را برای کدام منطقه ویژه زندگی آفریده است؟ با خوشبینانه ترین برخورد به نظر او، این «منطقه ویژه» نمی تواند چیزی جز ارضای جنسی شوهر، زائیدن بچه، شیر دادن به او و بزرگ کردنش و تر و خشک کردن امور خانواده نیست. او انسان مادی را که به حقوق برابر زن و مرد اعتقاد دارد، کار و اشتغال را برای رهایی زن از ستم ضروری می داند، به عشق و یکتاهمسری باور دارد، شهوت پرست می داند. اما مرد مسلمان معتقد به چهار زن عقدی و بیشمار زن صیغه ای را، که البته به دور از هرگونه شهوت پرستی برآورنده خواست خدا برای در نظر گرفتن زن «برای منطقه ویژه ای از زندگی» است که اگر مجاز است با عده از زنان

آیا جای تعجب دارد که خامنه ای، ولی فقیه، این مرتجع اعظم، به ضد آزادی زن و برابری اش با مرد شمشیر کشیده است؟ آیا از او به عنوان رهبر رژیم اسلامی یعنی رژیمی که به طور پیگیر ضد کارگری و ضد دموکراتیک است انتظاری جز این می توان داشت؟ نه، چنین انتظاری بیهوده و خودفریبی است. کارگران و زحمتکشان باید حساب و راه خود را از این مرتجع اعظم، آموزش های ارتجاعی او و رژیم ارتجاعی اش جدا کنند و راه سوسیالیسم انقلابی را بپیمایند.

تبهکاری جدید رژیم اسلامی

پس از کشتار هزاران زندانی سیاسی در دهه شصت شمسی، رژیم اسلامی برای مدتی از افسار گسیختگی و شدت تهاجم وحشیانه خود بر زندانیان سیاسی به شکل جمعی کاست و این توهم ایجاد شد که انگار این رژیم بر سر عقل آمده و به اصطلاح در حال آدم شدن است. اما حقیقت این است که برای یک رژیم سرمایه داری و دینی مانند رژیم جمهوری اسلامی ایران که به طور پیگیر و تا مغز استخوان ضد کارگری و ضد دموکراتیک است حقوق شهروندان و به طریق اولی حقوق زندانیان سیاسی اصلاً وجود خارجی ندارد و از همین روست که این رژیم دوباره به سرکوب زندانیان سیاسی پرداخته است.

است که باید روز تولد او به روز زن تبدیل شود؟ آیا زنی که، در آن دوران عربستان، آن گونه که می گویند در هجده سالگی مُرد اساساً می تواند برای انسان معاصر به سمبل رهایی بخش زن تبدیل شود؟ خامنه ای چنان با حسرت از صفات فاطمه به عنوان صفات نمادین زن سخن می گوید که انگار این صفات در میان زن معاصر نایاب است؛ حتی در میان مادر، خواهر، همسر و دختران خود او. مضاعف بر همه اینها برخی از آن صفاتی را که خامنه ای به فاطمه برای نماد بودن زن نسبت می دهد از جمله وسایل تحمیق زن معاصر در جوامع اسلامی اند.

خامنه ای می گوید: «هرکس اگر مسئله زن را جدا از مسئله خانواده مورد بررسی قرار دهد در فهم مسئله و تشخیص علاج آن، دچار اختلال می شود.» از دیدگاه این رهبر مرتجع چیزی به نام مسئله مرد و خانواده وجود ندارد. انگار می توان خانواده را بدون مرد در نظر گرفت ولی در مورد زن نمی توان چنین کرد. انگار خشونت و تجاوز مرد حتی در خانواده بسیار نادر است، ولی خانواده گریزی زن امری است معمول. درست است که در ابعاد اجتماعی هم مسئله زن، هم مسئله مرد و هم مسئله خانواده وجود دارد و اینها با هم ارتباط دارند و باید برای بهبود جامعه، هم به هر کدام از این مسایل جداگانه و هم در ارتباط با یکدیگر پرداخت ولی این سه مسئله دارای ماهیت متفاوت اند و نباید آنها را بایکدیگر قاطی نمود.

عرب گل، هوتن دولتی در میان ۳۲ انتقال یافته به انفرادی هستند.»

در پاسخ به این یورش رژیم، نخست ۱۲ نفر از زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اعتصاب غذا کردند و سپس ۲۱ تن دیگر از زندانیان سیاسی همین بند به اعتصاب کنندگان پیوستند و اکنون خبر رسیده که عده ای از زندانیان سیاسی زندان رجایی شهر هم به این اعتصاب پیوسته اند.

پس از انعکاس این جنایت رژیم به خارج از زندان، مصطفی پور محمدی وزیر جنایتکار دادگستری، که دستانش به خون زندانیان دهه شصت آلوده است، منکر این جنایت شد. رئیس سازمان زندان ها غلامحسین اسماعیلی در رسانه های همگانی از یک سو گفت که «این یک بازرسی معمول بوده است که در تمام بندها و به صورت ماهانه صورت می گیرد» و به دفعات منکر حمله و تهاجم به زندانیان سیاسی و ضرب و شتم آنان شد و از سوی دیگر گفت «مسئله اصلی، ارتباط زندانیان با شبکه های تلویزیونی و سایت های معاند نظام بوده است و لذا نیروهایی آموزش دیده بودند تا مسیرهای ارتباطی پنهان با این شبکه ها را کشف کنند.» پس از این یورش، صادق آملی لاریجانی، رئیس قوه قضائیه، بی تردید به دستور ولی فقیه، علی خامنه ای، شغل غلامحسین اسماعیلی را تغییر داد و او را به ریاست دادگستری استان تهران و ریاست شعبه اول دادگاه تجدید نظر برگمارد. این تغییر شغل باید دو علت

صبح روز پنجشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۳، عوامل اطلاعات سپاه، وزارت اطلاعات و بیش از صد نفر از سربازان گارد سازمان زندانها به بهانه بازرسی معمول، به زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اوین با باتوم و سایر وسایل یورش آوردند و تا آنجا که می توانستند به ضرب و شتم زندانیان سیاسی پرداختند و فاجعه آفریدند. نتیجه این تهاجم به زندانیان بی دفاع جراحت، آسیب دیدگی، کبودی بدن و کوفتگی عمومی زندانیان، خونریزی عده کثیری از آنان و شکستگی استخوان های دست، پا، دنده و سر برخی از آنان بود. به گزارش منابع مطلع دست کم چهار تن از زندانیان سیاسی به دلیل خونریزی و شکستگی شدید به بیمارستان خارج از زندان منتقل شدند. سرانجام زندانبانان ۳۲ نفر از زندانیان بند ۳۵۰ را پس از گذراندن از تونل ضرب و شتم گاردی ها به سلول های انفرادی منتقل کردند.

سایت کلمه در این باره نوشت: «بخشی از ضرب و جرح زندانیان که تنها رفتار اعتراضی شان سرود خوانی بود، در هواخوری بند و بخش دیگری نیز در اتاقها و سالن ها صورت گرفت. سربازان و لباس شخصی ها عمدتاً سر زندانیان را از بالای پله ها هدف باتوم قرار داده اند. سرهنگ امانیان مسئول کل حفاظت زندانهای تهران و قبادی مسئول حفاظت زندان اوین از نزدیک شاهد و آمر این رویداد بوده اند. عبدالفتاح سلطانی، محمد امین هادوی، سعید متین پور، بهنام ابراهیم زاده، بهزاد

نحوه این تهاجم و شرکت شمار زیادی از عوامل سه نیروی رژیم در این تهاجم و شدت خشونت آنها نشان می دهد که این تهاجم جنایتکارانه امر از پیش برنامه ریزی شده بود و بی شک به دستور بالاترین مقامات رژیم صورت گرفت و قطعاً علل سیاسی و اجتماعی داشته است.

کارگران انقلابی متحد ایران



مشکلات معیشتی و ثابت ماندن چند سالة مزد

کارگران نانوا

کارگران نانوا در شرایط طاقت فرسا که با ساعات کار طولانی در چند نوبت از سپیده صبح تا شب در محل ناوایی ها مشغول به کارند، یکی از زحمتکش ترین بخش های طبقه کارگر ایران اند که با مشکلات عدیده ای دست به گریبان اند. ایستادن مداوم حین کار، تحمل حرارت تنور (به ویژه در گرمای شدید تابستان که با از دست دادن آب بدن و عرق ریزی همراه است و شدت این وضعیت در مناطقی مانند استان های جنوبی)، حمل و جابجائی کیسه های سنگین آرد، آسیب

داشته باشد یکی آنکه رژیم تصمیم گرفت که او را از زیر ذره بین واری واری این جنایت دور کند و دیگر آنکه با ارتقای مقام او نشان دهد که سگان زنجیری خود را بی پاداش نمی گذارد.

رژیم این بازرسی تهاجمی را به علت کشف وسایل ارتباط زندانیان سیاسی با خارج از زندان اعلام کرد. برای یک لحظه فرض کنیم چنین ادعایی درست باشد. این وسایل چه می توانستند باشند؟ مثلاً تلفن همراه. به هر حال این وسایل ارتباط، به فرض وجودشان نه برای اطلاع رسانی اسرار نظامی، سیاسی، امنیتی و اقتصادی رژیم به خارج بودند که هیچ زندانی ای در موقعیت انتقال چنین اسراری نیست، بلکه حداکثر می توانست برای اطلاع رساندن به جامعه و جهان از وضع زندان و شیوه برخورد بازجویان و زندانبانان با زندانیان باشد. اگر رژیم حقوق زندانیان را رعایت می کند و این حقوق را محترم می شمارد چه ترسی از اطلاع رسانی زندانیان دارد؟ و اگر معتقد است که زندانیان اطلاع دروغ به جامعه و جهان می دهند چرا امکان بازید از زندان های سیاسی را برای مراجع جهانی مسدود کرده است؟ این اطلاع رسانی ها حق زندانیان است و از سوی دیگر حق جامعه و جهان است که از وضع زندان های کشور و رفتار بازجویان و زندانبانان با زندانیان آگاهی روشن و کامل داشته باشند. یک هفته پیش از این جنایت، گاردی های زن، زندانیان سیاسی زن را مورد توهین و تحقیر قرار داده بودند.

این وضعیت را بی‌عدالتی آشکار در حق خود و خانواده‌های شان دانسته‌اند.»

سال‌هایی که مزد کارگران نانوا ثابت مانده، هزینه‌های زندگی افزایش سرسام‌آوری داشته و با توجه به شائبه ثابت ماندن قیمت نان در سال 93 به قصد کنترل پیامدهای احتمالی فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها، معضل محرومیت کارگران از حداقل ناچیز دستمزد کنونی، تبعات ویرانگری را بر سطح معیشت آنان و خانواده‌هایشان دربر دارد: «ثابت ماندن قیمت نان طبعاً ارتباطی با مزد کارگران خباز ندارد اما کارفرمایان ناوایی‌ها و دولت با همکاری یکدیگر سعی می‌کنند این عرف غیر قانونی را مشروع جلوه دهند. ... در دو سال گذشته که دستمزد کارگران خباز افزایش نیافته است، کارگران نانوا بخشی از دستمزد خود را در قالب یارانه به جامعه پرداخت کرده‌اند.» (رئیس کانون انجمن‌های صنفی کارگران خباز کشور)

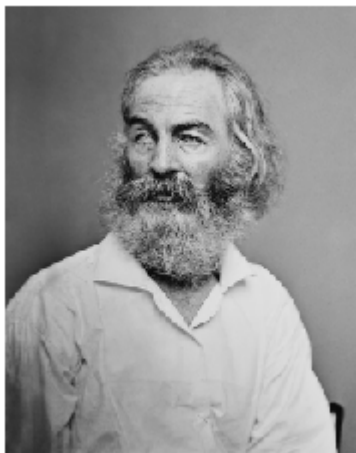
انجمن صنفی کارگران خباز مریوان و سروآباد نیز در آستانه یازدهم اردیبهشت مصادف با روز جهانی کارگر بیانیه‌ای صادر نمودند: «به گزارش ایلنا، این نهاد کارگری در ابتدای بیانیه‌اش پس از یادآوری ماجرای اعتراضات صنفی کارگران شهر شیکاگو آمریکا در سال ۱۸۸۶ میلادی به تلاش یکصد ساله کارگران و فعالان کارگری در ایران برای احقاق حقوق صنفی اشاره کرده و آورده است: در حکومت سابق در اعتراضات

دیدن چشم، صورت و پوست دستان به مرور بر اثر تماس دائم با حرارت، کار در ناوایی‌ها را برای این کارگران به وضعیتی شاق مبدل می‌سازد.

به رغم کار در چنین شرایطی، نزدیک به 3 سال است که کارگران نانوا از هرگونه افزایش حقوق حداقل محروم مانده و طی سالها افزایش مزد آنان منوط به افزایش قیمت نان گردیده است. در اعتراض به افزایش نیافتن مزد کارگران نانوا برای سومین سال متوالی، 160 کارگر خبازی‌های سندج 25 فروردین سال جاری قطعنامه‌ای تصویب نمودند: «به گزارش خبرنگار ایلنا، در ابتدای این قطعنامه گفته شده است کارگران خباز قریب به ۳ سال است که از افزایش دستمزد برابر با ماده ۴۱ قانون کار محروم بوده و فشار اقتصادی، نرخ بالای مسکن، خوراک، پوشاک، تحصیل و ... عرصه زندگی را برای شان سخت کرده است و وضعیت معیشتی ناشی از این شرایط تحمیل شده ادامه زندگی را به برای آنان به مخاطره انداخته است. در بخش دیگری از این قطعنامه با اشاره به بی‌نتیجه ماندن پیگیری مطالبات و خواسته‌های قانونی نمایندگان صنف کارگران خباز از اینکه مسئولان مربوطه هیچ‌گونه ترتیب اثری به این مطالبات نداده‌اند، انتقاد شده است. امضا کنندگان این قطعنامه ضمن پشتیبانی از نمایندگان قانونی شان در انجمن صنفی کارگران خبازی‌های سندج و حومه، ادامه

2 تا 2/5 میلیون تومان در ماه برآورد شده است (در تهران حدود 25 درصد بیشتر از این مبلغ و در استان هائی که هزینه زندگی کمتر است حدود 30 تا 35 درصد کمتر)، نشان دهنده وخامت هر چه بیشتر شرایط زندگی توأم با شرایط کاری مشقت بار و طاقت فرسای آنان است. پشتیبانی و حمایت متشکل تمامی اقشار کارگری از مبارزه پیگیر برای افزایش واقعی مزد و از جمله مزد کارگران نانوا، یک گام عملی برای ارتقاء آگاهی و تشکل بیشتر علیه سرمایه داران و کارفرمایان و قوانین ضد انسانی آنان است.

چند شعر از والت ویتمن و کارل سندبرگ



والت ویتمن (1819-1892)

والتر ویتمن در 31 ماه مه 1819 در کلبه دهقانی کوچکی در وست هیلز نزدیک هانتینگتون واقع در لانگ آیلند آمریکا متولد شد. پدر والتر در سال 1823 مزرعه کوچکش را فروخت به بروکلین رفت و در آنجا به کار نجاری ساختمان روی

صنفا، پلاکاردهائی به نام سندیکاهاى کارگری پیشاپیش همه خودنمایی می‌کرد اما در عمل، نمایندگان سندیکاها سرسپرده رژیم بودند و اکثراً به زیان کارگران تصمیم می‌گرفتند. ... در اوایل انقلاب و پس از آن، فضایی به وجود آمد که کارگران کم کم راه خود را پیدا کردند و فعالین کارگری در گوشه و کنار ایران خواسته‌های صنفا خود را خواستار می‌شدند و بعضاً به نتیجه‌های خوبی می‌رسیدند و نهایتاً در سال ۱۳۶۹ کتابی به نام «قانون کار» به تصویب نهایی رسید. ... پس از گذشت ۲۴ سال از تصویب قانون کار، برخی از مواد حمایتی این قانون همچنان آکبند باقی مانده است گویی این کتاب قانون، کتابی مقدس است و هرگونه تغییر در آن جرم و گناه به شمار می‌رود. ... رویکرد تمامی تلاش‌هایی که تاکنون برای بازبینی این قانون صورت گرفته به سود سرمایه‌داران بوده است.»

کارگران نانوا در حالی که طی چند سال ثابت ماندن دستمزد، علاوه بر تحمیل شدیدترین فشارها به سطح معیشت شان، از حداقل مزد تعیین شده قانونی نیز برخوردار نیستند، فاقد کوچکترین حمایت‌های قانونی بوده و همان طور که خود نیز تأکید دارند تنها تأمین سود سرمایه داران قانون اصلی جامعه است. مقایسه بین مزد ناچیز آنان (و ثبات چند ساله آن) و تأمین هزینه متوسط خانوار کارگر شهری در سطح کشور که مبلغی در حدود

به نام زمین آزاد تشکیل دادند که والت ویتمن عضو آن بود.

در دهه ۱۸۵۰ والت ویتمن که تا آن هنگام به روزنامه نویسی و داستان نویسی و سرودن شعرهای معمولی و عامه پسند می پرداخت به سبک ویژه خود دست یافت. در سال ۱۸۵۶ مجموعه شعرهای زیر عنوان برگ های علف به هزینه خود با تیراژی در حدود ۸۰۰ نسخه چاپ کرد. او این مجموعه را بارها و هر بار غنی تر با همین عنوان تا آخر عمرش به چاپ رساند. شعرهای والت ویتمن علاوه بر مضمون نو که به قول خود او سرشار از تپش زندگی عصرش بود از لحاظ شکل هم با نوآوری و سنت شکنی همراه بود. اشعار والت ویتمن در زمان حیاتش مورد انتقاد شدید محافل و ناقدان محافظه کار بود که محتوای آن را «غیر اخلاقی» می نامیدند و با عدم رعایت او در مورد موازین کلاسیک وزن و قافیه نیز موافق نبودند.

به هنگام جنگ داخلی آمریکا (جنگ بین ایالت های شمال و ایالت های برده دار جنوب ۱۸۶۵-۱۸۶۱)، برای یافتن برادرش که در جنگ زخمی شده بود از جبهه ها دیدن کرد و شاهد تلفات عظیم و خشونت تا آن زمان بی سابقه این جنگ بود. او مدتی به عنوان پرستار زخمیان جنگ خدمت کرد. والت ویتمن در ۲۶ مارس ۱۸۹۲ درگذشت. او

آورد. والتر تا یازده سالگی به دبستان رفت که تنها آموزش رسمی او در تمام زندگیش بود. او که فرزند دوم از ۹ فرزند خانواده بود پس از ترک تحصیل به علت فقر، نخست به کار پادویی نزد دو وکیل دادگستری و پس از آن به شاگردی در یک مطب پرداخت. سپس شاگرد چاپخانه یک روزنامه شد و به تدریج کار حروف چینی را آموخت. کار در چاپخانه و روزنامه باعث شد که والتر (که او را به خاطر تشابه اسمی با پدرش، والت می نامیدند) سطح سواد و آموزش خود را بالا ببرد. او به تدریج به کار نوشتن و روزنامه نگاری روی آورد. مدتی هم معلم مدارس روستاهای لانگ آیلند شد. والت ویتمن ضمن کار در محافل ادبی و سیاسی هم شرکت می کرد. پس از مدتی روزنامه ای تأسیس کرد که همه کار آن را خود انجام می داد. این روزنامه موفقیتی نداشت. والت ویتمن به تناوب به کار در چاپخانه، روزنامه نگاری، معلمی و نیز نجاری نزد پدر و برادرانش پرداخت. در دهه ۱۸۴۰ به جناح چپ حزب دموکرات پیوست که مخالف برده داری و نیز ایجاد مؤسسات بزرگ دولتی بود. در این هنگام والت ویتمن در روزنامه ای که توسط یک عضو حزب دموکرات تأسیس شده بود به عنوان روزنامه نویس کار می کرد اما به خاطر آنکه سردبیر روزنامه به جناح راست حزب دموکرات تعلق داشت، والت ویتمن دیگر نتوانست در آنجا کار کند. جناح چپ حزب دموکرات و برخی جریانهای مخالف بردگی حزبی

یکی از بزرگترین شاعران آمریکا به حساب می آید.

شعر به انقلابی شکست خورده اروپائی از مجموعه برگ های علف اوست. عنوان این شعر در سال 1956 «سرود آزادی برای آسیا، اروپا، آفریقا و آمریکا» بود که در چاپ های 1867 و 1871 به انقلابی شکست خورده اروپائی مبدل شد.

به انقلابی شکست خورده اروپائی

والث ویتمن

[از مجموعه برگ های علف]

ترجمه یحیی سمندر

هان برادر، خواهر، جسارت!

پایداری کن! - هرچه رخ دهد سر در راه آزادی
باید نهاد؛

آزادی چیزی نیست که با یک، دو یا سه شکست،

یا با هر اندازه شکست بر زمین افتد

آزادی با بی اعتنائی و ناسپاسی مردم، با هیچ گونه
بی اعتقادی

با دندان نمائی قدرت، [با رژه] سربازان، توپ و
قوانین کیفری از میدان به در نمی رود.

آنچه بدان باور داریم همواره پنهانی در تمام قاره
ها انتظار می کشد،

کسی را دعوت نمی کند، هیچ وعده ای نمی دهد،
آرام و سبکبال نشسته، مثبت است و مرکب،

هیچ نومیی ای را نمی شناسد.

با شکیبائی در انتظار است، در انتظار زمانش.

(این تنها آواز وفاداری نیست،

سرود شورش هم هست،

چون من شاعر قسم خورده هر شورشی بی باک
در سراسر جهانم،

او با من آرامش و یکنواختی را پشت سر رها می
کند،

و جان بر کف می گیرد تا هر زمان از دست دهد.)

نبرد بنیان کن با هشدارهای بلند و پیشروی و عقب
نشینی های فراوان ادامه می یابد،

حریف بی ایمان پیروز می شود یا گمان پیروزی
دارد،

زندان، دار، حلقه خفقان آور [گارت garrote]،
دستبند، طوق آهنی و گلوله های سربی کار خود را
می کنند،

قهرمانان نامی و بی نام راهی قلمروهای دیگر می
شوند،

زیرا تا زمانی که همه چیز متوقف نشده تو نباید متوقف شوی.

من نمی دانم تو موافق چه هستی (من نمی دانم خود موافق چه هستم، یا چیزی موافق چیزی است،)

اما آن را با دقت می جویم حتی هنگامی که بازمانده ام، در شکست، در فقر، در سر درگمی، در زندان - چون اینها هم بزرگ اند.

آیا فکر می کردیم پیروزی بزرگ است؟

آری بزرگ است - اما اکنون به نگاه من، هنگامی که چاره ای نباشد، شکست هم بزرگ است،

مرگ و ناتوانی هم بزرگ است.

خطاب به مورخ

والد ویتمن

شمائی که گذشتگان را بزرگ می دارید!

شمائی که وجه بیرونی، رویه های نژادها - زندگی را آنچنان که خود را به نمایش گذاشته کشف کرده اید؛

شمائی که انسان را همچون مخلوق سیاست، اجزای یک کل، حاکم یا کشیش بررسی کرده اید،

سخنرانان و نویسندگان بزرگ به تبعید می روند و در سرزمین های دوردست بیمار می افتند،

هدف از نظر پنهان می شود، قوی ترین گلوها با خون خود نفس بند می گردند،

جوانان به هنگام دیدار، چشم بر زمین می دوزند،

اما با این همه، آزادی از میدان به در نرفته و بی ایمان تسلط کامل نیافته است.

آزادی نخستین ترک کننده میدان نیست نه دومین و نه سومین

بر جا می ماند که همه به در روند، او آخرین است.

تنها هنگامی که دیگر نه یادی از قهرمانان و شهیدان است،

و هنگامی که تمام زندگی و تمام روح مردان و زنان از هر نقطه زمین زوده شده است،

تنها در آن هنگام، آزادی یا ایده آزادی از آن نقطه زمین زوده می شود،

و بی ایمان ها تسلط کامل می یابند.

پس، جسور باش! مرد شورشی، زن شورشی!

او در سال 1898 به عنوان داوطلب در جنگ آمریکا با اسپانیا شرکت کرد. سال بعد وارد یک کالج شد و در همان حال به عنوان آتش نشان کار می کرد. در کالج به فعالیت های ادبی و سیاسی روی آورد و عضو انجمنی به نام «باشگاه نویسندگان فقیر» شد که اعضای آن به شعرخوانی و نقد شعر می پرداختند.

سندبورگ به ایده سوسیالیسم گرایش یافت و زندگی و مبارزه کارگران توجه او و کار ادبیش را به خود جلب کرد. او در سال 1907 به عنوان سازمانده در حزب سوسیال دموکرات ویسکانسن فعالیت می کرد و به پخش جزوه ها و ادبیات سیاسی می پرداخت.

سندبرگ علاوه بر سرودن شعر به نویسندگی و روزنامه نگاری نیز روی آورد و به ویژه گزارش هایی از وضع کارگران برای روزنامه های مختلف تهیه می کرد. او در سال 1916 مجموعه شعرهای شیکاگو را منتشر کرد که باعث نام آوری او شد. سندبرگ شاعر و نویسنده پرکاری بود و از موسیقی هم سر در می آورد. او دو بار برنده جایزه پولیتزر شد. سندبرگ در 22 ژوئیه 1967 در گذشت.

من مردم ام، خیل انبوهم

کارل سندبرگ

(از شعرهای شیکاگو، 1916)

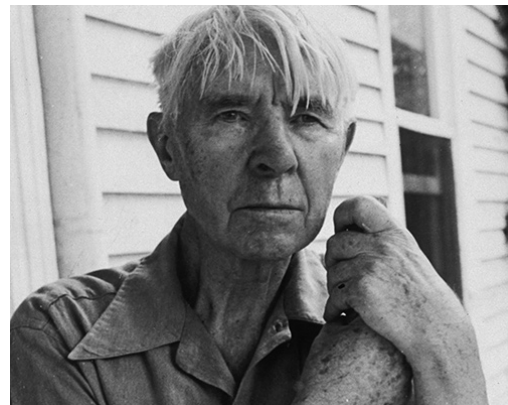
من، ساکن کوهپایه های آلفانی Alleghanies، به او آنچنان که در نفس خود است می پردازم، به او بر اساس آنچه از اوست می پردازم،

با گرفتن نبض زندگی که به ندرت خود را آشکار می کند (غرور عظیم انسان در خودش؛)

با سرود شخصیت انسان و با انگشت نهادن بر آنچه هنوز باید به وجود آید،

من طرح تاریخ آینده را ترسیم می کنم.

کارل سندبرگ (1878-1967)



کارل آگست سندبورگ در 6 ژانویه 1878 در گیلسبورگ در خانواده ای از مهاجران سوئدی در آمریکا متولد شد. پدر او کمک آهنگر بود. کارل تا سن 14 سالگی (تا کلاس هشتم) درس خواند و مدت ده سال به کارهای مختلف مانند توزیع شیر، یخ بری، آجرچینی، خرمن کوبی و واکس زنی پرداخت. سپس به صورت خانه بدوش به مسافرت روی آورد.

ترجمه یحیی سمندر

تمسخر بر زبان نخواهد آورد.

در آن زمان مردم، خیل انبوه، جمعیت و توده وارد
خواهند شد.

من مردم ام، خیل انبوه ام، جمعیت ام، توده ام.
آیا می دانی که تمام کارهای بزرگ جهان از طریق
من صورت می گیرد؟

من کارگرم، مخترع، مولد خوراک و پوشاک جهان.
من تماشاگر شاهد تاریخم. ناپلئون ها از دل من
بیرون می آیند، لینکلن ها هم.

آنها می میرند و من ناپلئون ها و لینکلن های دیگری
به میدان می فرستم.

من زمین دانه ام. علفزاری ام که در برابر بسی
شخم ها تاب می آورد. طوفان های مهیب
از سر من می گذرند. من فراموش می کنم.

بهترین های من مکیده و تلف می شوند. من
فراموش می کنم. هر چیز جز مرگ به

سوی من می آید، مرا وادر به کار و رها
کردن آنچه دارم می کند. من فراموش می

کنم. گاه نعره ای می کشم تکانی به خود می
دهم و چند قطره سرخ فرو می پاشم تا

تاریخ به یاد آورد و سپس فراموش می کنم.
هنگامی که من، مردم، به یاد آوردن را بیاموزم،

هنگامی که من، مردم، درس های دیروز را
به کار بندم و دیگر کسانی را که سال پیش

غارتم کردند و به جای دیوانه ای به بازی
ام گرفتند فراموش نکنم - در آن هنگام هیچ

سخنرانی در سراسر جهان نام «مردم» را
با ذره ای نکوهش یا با کوچکترین لبخند

شهردارگری [Gary]

کارل سندبرگ

(از بود و فولاد، 1922)

از شهردارگری در باره 12 ساعت کار روزانه
و هفت روز در هفته سؤال کردم.

شهردارگری پاسخ داد که در گری بیش از هر
جای دیگر ایالات متحده، کارگران از
وقت کار می دزدند.

«به کارخانه ها بروید خواهید دید که کارگران
نشسته اند و هیچ کاری نمی کنند- ماشین
همه کارها را انجام می دهد.» چنین بود
پاسخ شهردارگری هنگامی که از او در
باره 12 ساعت کار روزانه و هفت روز
در هفته سؤال کردم.

شهردارگری شلوار کرمی رنگ خنکی پوشیده
بود با کفش های سفید و آرایشگر موهای
او را شامپو زده، اصلاح کرده و ریشش
را تراشیده بود و او آسوده و آرام بود
هرچند که دماسنج اداره هواشناسی
حکومتی درجه حرارت بالای 35 را
نشان می داد و کودکان سر خود را کاملاً
زیر فواره های گوشه خیابان می بردند.

به شهردار گری خداحافظ گفتم از شهرداری

بیرون رفتم و به سوی برادوی

Broadway پیچیدم.

کارگرانی دیدم که کفش های چرمی به پا داشتند

که خاکستر بر آنها نشسته بود و جرقه

های فولاد مذاب سوراخشان کرده بود.

برخی از آنها عضلات مخصوص در هم پیچیده

ای در اطراف تخت شانیه های آهن مانند

خود داشتند و عضلات ساعدشان چون

ورقه فولاد بود و به من همچون یک آشنا

می نگریستند.

گری، ایندیانا 1915

جلاد در خانه

کارل سندبرگ

جلاد به چه می اندیشد

شب که از کار به خانه باز می گردد؟

هنگامی که کنار زن و کودکش

برای خوردن فنجان قهوه

و بشقابی ژامبون و تخم مرغ می نشیند

آیا آنها از او می پرسند کار امروز خوب بود

و همه چیز به خوبی گذشت؟ یا از ذکر برخی

موضوعات خودداری می کنند و

وقت را با گفتگو در باره هوا، سیاست، تکه های

فکاهی روزنامه ها و فیلم ها می کشند؟

آیا به دستان او هنگامی که به سمت قهوه یا

ژامبون و تخم مرغ دراز می شود نگاه

می کنند؟

آیا کودک کوچک می گوید «بابا بیا اسب بازی کن

این هم طناب» و آیا او با شوخی پاسخ می

دهد:

امروز به حد کافی طناب دیدم.

یا چهره اش مانند آتشی که در جشن برپا می کنند

روشن می شود و می گوید:

در دنیای خوب و نازنینی زندگی می کنیم.

و اگر روشنائی سپید ماه از پنجره به دختر بچه ای

که خوابیده است بنگرد

و پرتو مهتاب با گوش دختر بچه و با موی او در

هم آمیزد، جلاد در آن هنگام چه خواهد

کرد؟

این باید برای او آرام بخش و دلنواز باشد.

همه چیز برای جلا دلنواز و آرام بخش است.

چنین حدس می زنم.